

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ  
أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا  
غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ  
الْمُبْطِلُونَ»<sup>۱</sup>. خطابات قرآن شریف گوناگون است، احیاناً مخاطب ناس است، انسان است،  
پس باید ناس و انسان‌ها، اگر لغت عربی را درست بدانند، این خطاب‌ها را بفهمند. احیاناً  
مخاطب شیطان است، باید شیطان فهم باشد. مخاطب فرشتگان هستند، باید فرشته‌فهم  
باشد. احیاناً مخاطب مؤمنون هستند «یا أَئِیَّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» باید مؤمن فهم باشد. اگر انسان  
غیر مؤمن باشد، نباید چندان انتظار داشت که همان فهمی که انسان غیر مؤمن در  
خطاب ناس و انسان دارد، همان فهم را به سادگی در خطابی که به مؤمنین شده است.  
احیاناً مخاطب معصومین هستند بوجه عام، پس کسانی که مادون مقام عصمت  
هستند، نباید انتظار داشته باشند که به سادگی آن خطاب را بفهمند و احیاناً مخاطب  
رسول الله (ص) است، چنانکه در این آیه و آیات متعدده‌ای که توجه می‌فرماید. مثلاً «یا  
أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ»<sup>۲</sup> رسول باید این «ما أُنزِلَ» را بفهمد، تا امر به  
تبلیغ را بداند. اما کسانی که دون رسول هستند، در هر مرحله‌ای از مراحل عقل و ایمان  
باشند، نباید انتظار داشته باشند که این خطاب را آن‌گونه که رسول به سادگی فهمید،  
این‌ها نیز بفهمند. گرچه در کل خطاباتی که به رسول و به کل معصومین و به کل  
مؤمنین و به کل انسان‌ها شده است، شایستگی و احیاناً بایستگی فهم این خطاب‌ها برای  
کل کسانی است که زبان عربی را می‌دانند.

۱. اعراف، آیات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. مائده، آیه ۶۷.

اما تأمل‌ها و برداشتها مقدمات زیاد و کمی دارد. همان‌طور که اشاره کردیم، اگر خطاب به «المؤمنون» است، اگر «الناس» غیر مؤمنون بخواهند این خطاب را بفهمند، می‌توانند بفهمند، اما نیاز به توانایی بیشتری است و دقت زیادتری لازم دارد، اما حتماً به مقصود می‌رسند. چون قرآن بیاناً للناس است. خطاب‌هایی هم که به رسول الله (ص) شده است، باید رسول فهم باشد، در درجه رسول باشد، اما به این معنا نیست که من دون رسول نفهمند، می‌توانند بفهمند، اما با دقت و جدیت بیشتر.

آیه دیگر: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ»<sup>۱</sup> با پیغمبر صحبت می‌کند. و همچنین: «وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»<sup>۲</sup> در پاورقی صفحه ۱۸ آمده است. و همچنین: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»<sup>۳</sup> مشیت رب را این‌جا در ابعادی که مراد است فهمیده شود، رسول الله در بُعد اول می‌فهمد. «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»<sup>۴</sup> این تأذّن «تَأَذَّنَ رَبُّكَ» است، آن‌که در بُعد اول می‌فهمد، مخاطب است. «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا»<sup>۵</sup> «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ»<sup>۶</sup> «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>۷</sup> بوعلى سینا نمی‌تواند بگوید یقین برای من حاصل شده، پس عبادت نمی‌کنم. خطاب به رسول الله است، حتی رسول الله باید همین‌طور خدا را عبادت کند، «حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» و چون یقین مراتب لا نهایت دارد، به لا نهایت باید عبادت کند.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ»<sup>۸</sup> سبیل رب رسول الله را، آیا دیگران مانند رسول الله می‌فهمند؟ «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»<sup>۹</sup> این حتم مقضی که «كَانَ عَلَى رَبِّكَ» است، رسول الله به مرحله‌عالیه می‌فهمد. «وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ

۱. انعام، آیه ۱۱۵.

۲. همان، آیه ۱۲۶.

۳. هود، آیه ۱۰۷.

۴. اعراف، آیه ۱۶۷.

۵. یونس، آیه ۹۹.

۶. هود، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹.

۷. حجر، آیه ۹۹.

۸. نحل، آیه ۱۲۵.

۹. مریم، آیه ۷۱.

رَبِّكَ» چه کسی عرش را در این جا می‌فهمد؟ رسول الله عرش را می‌فهمد. چرا از آیات متشابهه است؟ برای اینکه مقام فهم رسول الله در بالاترین قلّه مقامات فهم و ادراک است، پس مفهومات او طبعاً برای ما متشابه است. باید خود را به حد بلوغ برسانیم، رفع تشابه بکنیم، با بیان قرآن و با بیان رسول تا آن «عَرْشَ رَبِّكَ» را بفهمیم. «وَجَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»<sup>۱</sup>، «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا \* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا»<sup>۲</sup> این وحی للأرض را رسول الله می‌تواند خوب بفهمد، چرا؟ برای اینکه بالاترین قلّه وحی رسالتی پروردگار بر رسول الله بوده، پس نمونه عالی وحی را می‌داند. وقتی رسول الله نمونه اعلی وحی را می‌داند، پس نمونه ادنی وحی را که وحی تکوینی است «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا»، می‌فهمد. این مقدمات برای این بود که با گفته‌ها و نوشته‌ها و صحبت کردن‌ها در فکر کسانی آمده است که ما عالمی به نام عالم ذر داریم. این بر خلاف تمام موازین است، بر خلاف میزان کتاب و سنت است، بر خلاف میزان عقل است، بر خلاف میزان علم و حس است، بر خلاف کل موازینی است که برای ما مکلفین میزان است. احیاناً وقتی ما در آیه دقت می‌کنیم، همین آیه مربوطه و از خود آیه مطلبی استفاده می‌کنیم، به بعضی از اذهان می‌رسد که ما خلاف ظاهر گفته‌ایم. خیر، ما خلاف سخنان دیگران گفته‌ایم، نه خلاف ظاهر، ما موافق نصّ آیه سخن می‌گوییم، آلا اینکه تفاوت‌هایی بین این آیه و آیه فطرت وجود دارد، درست است «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» خطاب به رسول الله است، اما در آخر آن خطاب را تعمیم می‌دهد و به کل مربوط است.

پس فهم آیه فطرت برای عموم مردمانی که لغت عربی را بدانند و توجه کنند، روشن‌تر است. اما فهم آیه ذریه مانند فهم آیه فطرت نیست، ما باید از آیه فطرت که بر مبنای فهم عموم است، با دقت کمک بگیریم برای فهم آیه ذریه. اگر آیه ذریه را نفهمیدیم و اهل فهم آن نبودیم، از آیه فطرت می‌فهمیم و اگر اهل فهم آن هستیم، باید در خود آیه ذریه دقت کنیم. حال کلمه به کلمه ملاحظه کنید. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» به ترتیب سؤالاتی مطرح می‌کنم. آیا این یک زمان است؟ این اخذ مربوط به یک زمان است و آن زمان، زمان قبل از آفرینش انسان‌ها در عالم تکلیف ظاهر است؟ چنانچه قائلین به عالم ذر، چنین می‌گویند. یا خیر، «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» فعل، فعل ماضی است، ولكن ماضی هم برای جریانی که در گذشته اتفاق افتاده و هم برای جریانی که در آینده محقق

۱. فجر، آیه ۲۲.

۲. زلزله، آیات ۴ و ۵.

الوقوع است. مضارع محقق الوقوع را به لسان ماضی می آورند و بسیار ادیبانه است و بسیار فصیح است و بلیغ است.

اگر کسی از شما مالی بخواهد، می گویند دادم، یعنی مطمئن باش که من خواهم داد، مثل این که دادم. اگر مال را به تو داده بودم، شک داشتی که این مال از من به تو خواهد رسید؟ خیر، دادم. در قرآن شریف برای مضارع‌های متحقق الوقوع تعبیر ماضی می آورند. مثلاً برای واجب‌هایی که ثابت الوجوب است، «کُتِبَ» می آورند؛ نوشته شد. این‌جا صحبت نوشتن نیست، اگر چیزی را نوشتند یا بنا است بنویسند، فرق می کند، اگر بنا است بنویسند، ممکن است ننویسند. اما اگر نوشتند، تمام شد.

در این‌جا احتمال دوم این است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» این «إِذْ» یک زمان نیست، این کل زمان‌های آفرینش انسان‌ها است، از آدم تا آخرین فردی که الی یوم القيامة، تا نزدیک یوم القيامة آفریده می شود. زمان «إِذْ» عبارت از مثلث زمان است، کل زمان خلقت انسان‌ها است. این احتمال دوم است. «وَإِذْ أَخَذَ» این اخذ شده است و می شود و خواهد شد. بر این مبنای دوم. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» اگر کسی به حرف اول ملتزم باشد، بگوید «إِذْ أَخَذَ» زمان گذشته‌ای است و تمام آن گذشته است و بگوید این عالم در است، قبل از خلقت کل انسان‌ها، خداوند از ظهر آدم ذریه او را اخذ کرد. ما روی این صحبت می کنیم، روی نفی، بعد روی اثبات.

- این «إِذْ» مثلث زمان است یا نیست؟ «و اذکر» فقط زمان گذشته را می گیرد.  
- خیر، «و اذکر» شامل همه می شود، «و اذکر» گذشته و حال و آینده، یعنی تمام انسان‌هایی که خلق می شوند، متوجه باشند که با فطرت آن‌ها چنین خواهد شد. بعضی از بحث‌های ما یگانه است و بعضی از بحث‌های ما دو گانه است.

- «إِذْ» وقتی با مضارع هم می آید، آن زمان را هم ماضی می کند.

- اگر شرطیه باشد، بله.

- «إِذَا» ماضی را مضارع می کند.

- ایشان درست می گویند. «إِذْ» شرطیه نیست، «إِذَا» شرطیه است. من اشتباه کردم. بعضی از بحث‌های ما یگانه است، یا نفی است، اثبات نمی خواهد. یا اثبات است، نفی نمی خواهد. بعضی اوقات بحث‌های ما دو گانه است، این بحث دو گانه است. باید عالم ذری را که می گویند و شنیده‌اند و نوشته‌اند، با دلیل از ریشه نفی کنیم، بعد عالم ذریه را که قرآن شریف می گوید، اثبات کنیم. حال ما راجع به نفی صحبت می کنیم.

«وَإِذْ أَخَذَ» شما می‌گویید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ آدَمَ»، قرآن می‌گوید: «مِنْ بَنِي آدَمَ»، کاری نداریم، همان «مِنْ آدَمَ»، همان‌طور که دیروز در روایت خواندیم. خداوند ذریه آدم را از ظهر آدم الی یوم القیامة بیرون آورد، که چه کار کند؟ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» البته آیه که این‌ها را نمی‌گوید، شما می‌گویید. که چه کار کند؟ برای اینکه از این‌ها سؤال کند و جواب بگیرد، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى». پس این ذریه‌ای که شما می‌گویید و عالم ذر که می‌گویید، این‌ها باید در عالم ذر زنده باشند و دارای عقل و شعور باشند، با جسم که نمی‌شود مسائله کرد. با کوه هیمالیا با این بزرگی، با شتر، با گاو، با فیل و کرگدن، اگر مرده باشد، می‌شود صحبت کرد؟ انسان هر قدر بزرگ باشد، اگر روح ندارد، ما با چه صحبت کنیم؟ با دست و پای او صحبت کنیم؟

این ذریه که به تعبیر قرآن ذریه است و به تعبیر شما ذر است؛ یعنی مورچه است، به اندازه مورچه که به اندازه مورچه هم دروغ است، فرض کنید اگر به اندازه مورچه از ظهر آدم بیرون آمد، صد میلیارد یا بیشتر مورچه را حساب کنید، هزاران هزار میلیارد مورچه، این در ظهر آدم نمی‌گنجد، این اشکال اول. از ظهر آدم ذراتی بیرون آورده است، این ذرات ذر است؟ ذر مورچه است، این ذر که مورچه است، کوچک‌ترین مورچه‌ها را کنار هم بگذارید، شما هزاران میلیارد مورچه کنار هم بگذارید، به اندازه قم می‌شود. از ظهر آدم این ذریه را بیرون آورد.

- کنایه است.

- کنایه چیست؟ دارد صحبت می‌کند، کنایه یعنی چه؟ دروغ گفته یا راست گفته؟ ثانیاً، بیرون آورد، محال اول را کنار گذاشتیم. محال دوم: این‌ها را که بیرون آورد، قبل از خلقت رسمی آن‌ها در عالم تکلیف، آیا فقط جسم بودند یا به آن‌ها جان نیز داد؟ اگر تنها جسم بودند، با جسم به تنهایی که نمی‌شود مسائله کرد، جسم به تنهایی که روح ندارد، به جسم تنها که نمی‌شود القاء حجت کرد. پس روح به آن‌ها داد. پس به آن‌ها روح داده، پس انسان دارای سه خلقت است، خلقت اول آن‌که شما می‌گویید عالم ذر، خلقت دوم: «وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»<sup>۱</sup> «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً»<sup>۲</sup> سوم: خلقت فی یوم القیامة. سه خلقت می‌شود. اگر سه خلقت است، قرآن شریف اشاره‌ای به خلقت اول که ندارد، هیچ، بلکه نصّ در دو خلقت است.

۱. نجم، آیه ۳۲.

۲. نحل، آیه ۷۸.

در قرآن دو خلقت آمده است. یک خلقت، خلقت در عالم تکلیف است که جسم انسان کامل شد و بعد روح را در آن دمید، این خلقت اول است. همین‌طور هست تا بمیرد، وقتی مرد، روح حیوانی و انسانی از بدن جدا شد و روح حیوانی و انسانی در عالم برزخ باقی است، این خلقت نیست. در عالم برزخ احیاء نیست، بعداً می‌ماند تا یوم القیامة. در یوم القیامة: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ»<sup>۱</sup> صعقه حاصل می‌شود؛ یعنی روح هم بیهوش می‌شود، یعنی از مرگ هم بدتر است. چون وقتی انسان می‌میرد، روح تبلور بیشتر پیدا می‌کند و در عالم وسیع‌تری قدم می‌گذارد، حیات بیشتری پیدا می‌کند. اماته نیست، احیائی برای روح است. اما وقتی قیامت می‌شود چطور؟ «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» صعقه برای جسم است یا برای روح است؟ برای روح است. این ارواح انسان‌ها که در عالم برزخ زنده بودند، این روح‌ها بی‌هوش می‌شوند. «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ»، من شاء الله معصومین درجه اول یا کل معصومین هستند، هر کس هستند، بحث آن در جای خود لازم است.

پس چنین شد: ۱- احیاء و خلق، منتها خلق متفاوت است. یک خلق جسم و روح است، خلق اول با خلق دوم تفاوت دارد. یک خلق جسم و روح است، اول جسم خلق شد «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا»<sup>۲</sup> بعد روح خلق شد، «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» جسم از منی خلق شد و روح از جسم خلق شد. خلق اول چنین است، ولی خلق دوم چنین نیست. در خلق دوم جسم خلق نمی‌شود، بلکه جسم تجرید می‌شود، جسمی که مناسب با قیامت است. می‌توانید اسم آن را خلق بگذارید. «كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۳</sup> و نسبت به روح، روح خلق نمی‌شود، بلکه روح از آن غشوه بیرون می‌آید. از آن غشوه‌ای که دارد، از آن صعقی که دارد، بیرون می‌آید. این هم خلق است. این خلق اول و این خلق دوم است.

قرآن شریف آیاتی دارد که نص است در خلق اول و خلق دوم، خلق اول در رحم مادر، خلق دوم عالم قیامت، دیگر قبل از خلق اول نه تنها در قرآن خلقی نیامده است، بلکه نفی می‌کند، آیاتی است که خلق را در خلق اول و خلق دوم منحصر می‌کند. پس شما بی‌نصیب می‌مانید. آیات آن را می‌خوانیم. شما که می‌گویید قبل از خلقت در رحم

۱. زمر، آیه ۶۸.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. انعام، آیه ۹۴.

مادر و قبل از خلقت در عالم تکلیف، انسان‌ها را به صورت ذر خلق کردند، به محالات آن کاری نداریم، و به آن روح دادند، چون اگر روح نمی‌دادند، امکان نداشت با او مسائله و صحبت شود، پس خلق اول این است، بعد در رحم مادر خلق دوم است، بعد خلق سوم است. ولی قرآن خلق اول را کلاً منکر است.

من فراموش کردم این را بگویم. آیا انسان‌ها از یک نطفه خلق می‌شوند یا از دو نطفه؟ «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»<sup>۱</sup> از دو نطفه خلق می‌شوند. پس ذریه و ذر فقط از کمر آدم نیست، از کمر آدم و حوا است. شما می‌گویید کمر آدم. در جاهلیت بود که عرب‌ها می‌گفتند نطفه فقط از مرد است، از زن نیست، اگر از زن باشد، فرزند دختر می‌شود، دختر از مرد نیست. ولی قرآن می‌گوید: «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»، «مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثَى»<sup>۲</sup> از ذکر و انثی آفریدیم؛ یعنی نطفه مرد و نطفه زن باید با هم ازدواج دوم بکنند و بعد از ازدواج دوم، جنین تکامل پیدا کند، بعد «ثُمَّ اُنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ» شود. قرآن این را می‌گوید. شما چه می‌گویید؟ می‌گویید در عالم ذر، از صلب آدم ذر را که مورچه‌ها است، که ذریه او است، بیرون آوردند. این دروغ است، برای اینکه باید از صلب آدم و رحم حوا، هر دو بیرون بیاورند.

- آدم حوا را هم می‌گیرد؟

- خیر، آدم حوا را نمی‌گیرد.

- این چه آدمی است؟ چه رقم آدمی است؟

- آدم از چیست؟ مگر حوا آدم نیست؟ حوا هم آدم است.

- همین که شما می‌فرمایید فقط آدم.

- آدم اول. آیاتی که دو خلق معرفی کرده است، دو خلقت. برای انسان‌ها کلاً دو خلقت است، مگر اینکه بگویید خلقت در رحم مادر، خلقت نیست یا خلقت در قیامت، خلقت نیست. آن خلقتی که ما می‌دانیم و ملموس و محسوس است و یکی هم خلقت قیامت است، یک خلقت در رحم مادر است و یک خلقت قیامت است. قرآن این‌طور می‌گوید. «وَ لَقَدْ جِئْتُمُوْنَ اِفرادٍ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ» کدام است؟ در یوم القیامة به مکلفین خطاب می‌شود: «لَقَدْ جِئْتُمُوْنَ اِفرادٍ» به تنهایی آمدید. این بندها و تعلقاتی که به خود آویزان کردید، همین‌طور که وقتی اول خلق می‌کردیم، نبود، حالا هم نیست. «وَ

۱. طارق، آیه ۷.

۲. حجرات، آیه ۱۳.

لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۗ أَوَّلَ مَرَّةٍ كدام است؟ اوّل مرّه همان عالم ذر است؟ این عالم ذر و مورچه با آن وضع، چه شباهتی دارد با خلقی که خداوند برای یوم القیامة می کند. خلق در یوم القیامة با خلاصه بدن و با روح تصفیه شده، این چه شباهتی با خلق اول دارد.

اولاً اگر اوّل مرّه آن باشد، ثانی مرّه چه شد؟ اگر سه مرتبه است، یک مرتبه عالم ذر، یک مرتبه در عالم دنیا، یک مرتبه هم در آخرت. خلق عالم آخرت که ثانی مرّه است، اوّل مرّه آن کدام یک می تواند باشد؟ آیا اوّل مرّه آن عالم ذر است؟ اینها خلق در عالم دنیا را حساب نمی کنند؟ و حال آنکه شباهت بین خلق در عالم دنیا و عالم قیامت است. کدام یک را حذف کردند؟ اگر سه خلق است، آیا خلق در عالم دنیا را که محسوس همه است، ملموس همه است، همه می دانند، این را کاری ندارد، با اینکه به این احتجاج می شود. به چیزی باید احتجاج کنند که همه می دانند و همه می فهمند و همه می بینند، آن خلقی که همه می دانند و می فهمند و می بینند، خلق «أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» است، بعد می گوید: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» پس این خلق شبیه به این است و خلقی است که می دانید و خلقی است که احتجاج می کند، این خلق عبارت است از این خلق در «أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ».

- در عالم ذر هم فرادی نیست، ذریه با هم است.

- بله، با هم است. گذشته از آن «فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا» منکرین قیامت گفتند: «فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» چه زمانی است؟ اوّل مرّه کدام است؟ اگر چنانچه قبل اعاده به یوم القیامة دو خلق بود، یک خلق عالم ذر و یک خلق عالم دنیا. چرا می گوید: «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»؟ این جا ثانی مرّه است، پس دو خلق را قبول دارد. آن اوّلی که شما می گوئید عالم ذر است، آن را قبول ندارد. برای اینکه اگر عالم ذر بود، در این جا می شد: «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ ثَانِي مَرَّةٍ» اوّل مرّه که ذر است، ثانی مرّه یوم الدنیا است. حال که داریم شما را خلق می کنیم، «فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا» این اعاده، اعاده به حیات، خلق دوم است و احیاء دوم است. این خلق دوم و احیاء دوم است، به دلیل «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، اگر چنانچه خلق اوّلی هم با حیات در عالم ذر بود، پس در این جا «اوّل مرّه» معنا نداشت، باید می گفت: «ثانی مرّه».

- «فَطَرَكُمْ» نمی رساند که سابقه نداشتند؟



- سابقه نداشتند، بله، خود «فَطَرَكُمْ» همین است. منتها ما به همه جهات نمی‌رسیم، برای اینکه یکی در این جا کافی است. آیه دیگر: «وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۱</sup> بحث این هم گذشت. آیه دیگر: سوره یس، آیه ۷۹: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» چه زمانی است؟ این استخوان‌ها را چه زمانی انشاء کرد؟ چه زمانی احیاء کرد؟ «أَوَّلَ مَرَّةٍ» در دنیا. «قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»<sup>۲</sup> در همه این‌ها «أَوَّلَ مَرَّةٍ» آمده است. اگر سه مره است، نباید بگوید «أَوَّلَ مَرَّةٍ»، باید بگوید «ثانی مره»، آنچه همه می‌فهمند، عبارت است از خلق یوم الدنیا، آنچه همه نمی‌فهمند و ادعا می‌کنید، خلق در عالم ذر است و خداوند آن را در این جا به حساب نمی‌آورد و بلکه انکار می‌کند.

«قَالُوا» در قیامت، وقتی اعضاء شهادت می‌دهند، این‌ها می‌گویند چه کسی شما را به زبان آورد؟ «قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» پس این جا «ثانی مره» است، «أَوَّلَ مَرَّةٍ» کدام است؟ مگر اینکه شما خلق یوم الدنیا را خلق نگیرید، خلق ذر را خلق بگیرید که هیچ کس نمی‌فهمد. «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا»<sup>۳</sup> چه زمانی «خَلَقْنَاهُ»؟ «خَلَقْنَاهُ یوم الدنیا»، قبل از چطور؟ «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا». پس آن عالم ذر شما هیچ چیزی نیست. «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» و آلا اگر عالم ذر عالمی است و روح است و مسائله است، نه تنها چیز است، بلکه چیزتر از دنیا است؛ چون در دنیا، در عالم تکلیف خدا با ما حرف نمی‌زند. خدا به ما وحی نمی‌کند، مسائله‌ای ندارد. این که این قدر ریز بودیم، مورچه بودیم و از کمر آدم بیرون آمدیم و خداوند «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»، در آن جا چیزتر از چیز بودیم، چرا «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا»؟ «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا». و کلّ ماضی را اِلَى أَوَّلِ الْعَالَمِ «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» شیئی که آدمیت دارد، روح دارد، حتی شیء جسمی هم نبود.

و همچنین سوره انسان: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» چه زمانی است؟ «كَانَ شَيْئًا وَ لَمْ يَكُنْ مَّذْكُورًا» یکی نطفه است، نطفه شیء است، و لکن مذکور به حساب انسان‌ها که نیست، نطفه که انسان نیست. بعد دیگر هیچ. اگر چنانچه قبل از این نطفه و قبل از این بدن، قبل از خلقت در عالم دنیا، عالم ذری بود، چطور

۱. کهف، آیه ۴۸.

۲. فصلت، آیه ۲۱.

۳. مریم، آیه ۶۷.

هیچ شیء مذکوری نبود؟ شیئی بود که بیشتر از همه شیئیت‌ها مذکور است. «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً»<sup>۱</sup> هیچ چیز نبود، من تو را خلق کردم، قبلاً هیچ چیزی نبود.

«قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اِثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»<sup>۲</sup> دو احیاء است و دو امامت، چه کسی این‌ها را می‌گوید؟ این‌ها را در یوم القیامة خدمت حق عرض می‌کنند که دو احیاء برای ما بوده و دو امامت، اگر عالم ذر بوده که سه احیاء است و سه امامت است. پس دو احیاء و دو امامت چیست؟ احیاء اول در رحم مادر، احیاء دوم و آخر «لیوم القیامة الکبری» است. امامت: امامت اول امامت عن الحیة الدنیا است، امامت ثانی امامت عن الحیة البرزخیة است. چون در زندگی برزخ چنین نیست که این زندگی‌ها را یوم القیامة بماند، کما این‌که آیه آن را خواندیم که «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» این صعقه امامت است، دو احیاء و دو امامت است. پس عالم ذر چیست؟ آن احیاء نیست و حیات نیست؟ اگر حیات نیست که با میت سخن گفتن یعنی چه؟

و همچنین «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۳</sup> حساب کنید. این «ثُمَّ»ها موت و احیاء و امامت را منحصر کرده است، چگونه؟ «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ» خطاب به منکرین خدا است. «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» اموات در چه زمانی است؟ وقتی هنوز به ما روح نداده بودند. چون موت دو گونه است: یک موت بالامات است، یک موت بدون امامت است. اگر گفتند: «أَمَاتَكُمْ» یعنی زنده بودید و شما را میراندیم. اما نه، مرده بودید و بعد شما را زنده کرد. بدنی که قبلاً زنده بوده، بعد مرده، مرده است. بدنی که هیچ‌گاه زنده نبوده و بعد زنده می‌شود، باز هم مرده است. مگر این‌طور نیست؟ هر دو مرده‌اند. یکی موت عن الإمامة است، یکی موت قبل الإحیاء است که عن الإمامة نیست.

- این نمی‌رساند که مرده بودید، یعنی بدن شما مرده بود.

- «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا».

- «كُنْتُمْ» پس شما بودید که بدن شما مرده بود.

۱. سوره مریم، آیه ۹.

۲. غافر، آیه ۱۱.

۳. بقره، آیه ۲۸.

- خیر، امانه نشده است. «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» یعنی حالت شما، حالت موت بوده است. حالت موت بوده یعنی چه؟ یعنی زنده بودید، شما را میراندند؟ خیر، حالت موت است. این دیوار میت است، منتها تفاوت دارد. به یک بدنی که بعداً قرار است در آن حیات بیاید، میت می‌گویند، اما به دیوار میت نمی‌گویند. به آن که در او حیات بوده و بعد امانه حاصل شده، میت می‌گویند. منتها موت بعد الحیات، آن که هنوز حیات نیامده و بنا است بعداً حیات بیاید، به این باز میت می‌گویند. و لذا فرمود: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَقَدْ آمَاتَكُمْ»، خیر، «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا». «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» وقتی که «أَنْتُمْ أَحْيَاءٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ». این «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» همین طور تا اول عالم را شامل می‌شود، همین طور موت و موت. موت در ذریه، موت در ذر، موت در خاک، موت در نطفه، همه موت است. استمرار موت است، از حالا که هنوز «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ» نشده است تا اول عالم، موت و موت و موت. کجا عالم ذر است؟ کجا عالم ذریه است؟ حیاتی در کار نیست.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»، «فَأَحْيَاكُمْ» چیست؟ می‌خواهید بگویید «أَحْيَاكُمْ» عالم ذر است؟ برای حیات دنیا چیزی نمی‌ماند، چرا؟ حال اگر عالم ذر حساب کنید، «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» قبل از اینکه آدم خلق بشود، ذر و ذریه‌ای نبود، «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» شما را احیاء کرد، یعنی آن ذریه را از صلب آدم بیرون آورد و بعد احیاء کرد. اگر چنین می‌گویید، حال ببینیم حیات دنیا بی‌نصیب می‌ماند یا خیر. «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» در عالم ذر، «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ»، این «أَمَاتَكُمْ» است، «يُمَيِّتُكُمْ» چیست؟ «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ» یعنی چه؟ می‌گوییم «أَمَاتَكُمْ». «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ» بعد می‌میراند، چه زمانی ما را میراند و چه زمانی می‌میراند؟ آیا از عالم ذر و عالم ذریه ما را میراند؟ اگر میراند یعنی روح به طور کلی از بین رفت یا مرگ در عالم برزخ بود؟ حالا بگوییم این طور بود.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» احیاء شد، احیاء در ذریه. «ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ» بعد مرگ برای آن حاصل شد، یعنی برای ذریه مرگ حاصل شد. «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» این حیات کجا است؟ حیات دنیا است. بعد حیات قیامت چه شد؟ پس در قیامت احیائی در کار نیست. خطا از کجا بود؟ خطا از این جا بود که احیاء نسبت به عالم ذر بود. پس احیاء نسبت به عالم ذر نیست، احیاء در مرحله اولی نسبت به عالم دنیا است، بعد در مرحله دوم نسبت به عالم آخرت است.

- بعضی می‌گویند که مسئله احیاء و امانه در مورد عالم ذر مطرح نیست، اخذ است.

از کمر آدم اخذ کردند، دوباره برگرداندند.

- اخذ موجود است یا اخذ معدوم؟

- بالاخره این ذرات در کمر آدم موجود بودند.

- این ذرات بوده و اخذ کرده است. این که بوده و اخذ کرده، آن‌ها را زنده کرده و با

آن‌ها صحبت کرده یا با مرده صحبت کرده؟

- زنده بوده است.

- زنده بوده یا زنده کرده است. با این زنده‌ها صحبت کرده است، بعد میرانده است.

آیا این‌ها به طور کلی از بین رفتند یا هنوز هستند؟

- هستند. مطلب نادرست است.

- می‌دانم، می‌خواهیم ریشه آن به طور کلی کنده شود که دیگر کسی این حرف را

نزند، مثل سایر خرافات. خود این هم یک بحثی است که آیا این وقتی که به ذر روح

دادند و از آن سؤال کردند، بعد روح را گرفتند و روح کلاً مات و فات شد؟ می‌خواهید

این را بگویید یا روح باقی ماند؟ هر دو اشکال دارد، اگر بگویید روح کلاً مات و فات شد،

پس چه احتجاجی است؟ آن روحی که سؤال شد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»، از بین رفت،

می‌خواهند از روح دوم تماس تقاض بگیرند؟ چه ربطی دارد؟ با زید مسئله کردند، زید

مرد و تمام شد. می‌خواهند از عمرو جواب بگیرند، ربطی به هم ندارد. گنه کرد در بلخ

آهنگری، به ششتر زدند گردن مسگری. باز این بهتر است.

در این جا این ذریه را که کشتند و مات و فات شد، بعداً این جسم ذریه که روح دیگر

«ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» آمد، این «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»، این «خَلْقًا آخَرَ»، این روح غیر از

آن روحی است که از بین رفت؟ پس چرا «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»؟

این در صورتی بود که این روح مرده باشد. اگر این روح زنده باشد و شما به روایات

«خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِالْفَيِّ عَامٍ»<sup>۱</sup> تمسک کنید. می‌گوییم این دروغ است و در

چند بعد دروغ است. در این جا دروغ‌های بسیاری است، چرا؟ مگر «الْفَيِّ عَامٍ» نیست؟ دو

هزار سال، آدم چند سال است خلق شده است؟ ده هزار سال، «وَإِذْ أَخَذَ» برای ده هزار

سال پیش است، شما می‌گویید دو هزار سال. چه شد؟ پس هشت هزار سال بی‌نصیب

مانده بودید. اصلاً از هر جهتی نگاه کنید، درست نیست.

پس در این آیه مبارکه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ

يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، کسی نمی‌تواند بگوید «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» احیاء است، خیر،

آیات متعدده‌ای در قرآن داریم که بعد از احیاء إلى یوم القیامة «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» است؛ چون

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۵۷.

دو مرحله‌ای است. مرحله اول احیاء است، به عنوان احیاء، مرحله دوم ارجاع إلى حالة الحساب است که حساب بکشند و این طرف یا آن طرف باشند. وانگهی یکی از مطالبی که ما در این جا روی آن حساب می‌کنیم و اشاره کردیم این است که این روحی که خداوند در جنین ایجاد کرد، «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» این روح قبلاً نبوده است، این روح را از جسم گرفت. پس اگر قبلاً روحی در ذریه بوده است، باید از بین رفته باشد. از بین رفته باشد تا روح دیگری ایجاد شود، بر خلاف همه موازینی که بحث کردیم. بنابراین اگر با آن مسائله شد، این مسائله چه ربطی به روح بعدی دارد؟ هیچ ربطی به هم ندارند. روی این جهت سرتاسر قرآن فریاد می‌زند این عالم ذر دروغ است و با تمام موازین مخالفت دارد، اما خود آیه ذریه را که بحث می‌کنیم، البته با دقت بحث می‌کنیم.

در جلسات گذشته مراحل را عرض کردیم و در عرض چند روز آینده مراحل ختامیه را عرض می‌کنیم. خیلی صاف و بدون عینک‌های زرد و سرخ و سیاه و آبی نگاه می‌کنیم، بدون اینکه فلان روایت چه گفت، فلان آقا چه گفت، به این‌ها کاری نداریم. مضافاً به اینکه خود آیه فطرت این را تفسیر می‌کند. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» اخذ در این جا اخذ موجودی است که دارای ادراک و دارای فهم است و همه انسان‌ها با داشتن روح یک‌جا موجود نبودند، پس این اخذ بین تمام زمان‌های گذشته و فعلیه و آینده پخش می‌شود، خداوند خلق می‌کند. «رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» من آدم نیست، «مِنْ بَنِي آدَمَ» بنی آدم کل فرزندان آدم هستند، طبقه اول، دوم و سوم، تا آخر إلى يوم القيامة، از این‌ها اخذ شده است. از این بنی آدم اخذ شده است، از جدهای بنی آدم اخذ شده است؟ جدها هم داخل بنی آدم هستند. از فرزندان بنی آدم اخذ شده است؟ آن‌ها هم داخل بنی آدم هستند. پس در این مثلث که بگویید این ذریه، جدود است، غلط است، ذریه، اولاد است، غلط است، ذریه خودش است. نصّ آیه این است، ما تأویل نمی‌کنیم. چطور؟

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ» ظهور چیست؟ آیا ظهر در این جا ظهر موجود زنده است، از بعد زنده بودن او یا از بعد مرده بودن او؟ از این ظهور بنی آدم که خداوند «ذُرِّيَّتَهُمْ» را اخذ کرد، آیا موجودی را اخذ کرده است که نمی‌فهمد و نمی‌داند؟ یا موجودی را اخذ کرده است که می‌داند؟ می‌داند. پس این ذریه الروح است، ذریه الجسم نیست؛ چون ذریه الجسم که چیزی نمی‌فهمد. خود جسم نمی‌فهمد، تا چه رسد به اینکه نطفه جسم بفهمد. بلکه پروردگار عالم از ارواح بنی آدم جوهره روح را اخذ کرده است. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» کل، ولکن از چه چیز بنی آدم؟ آیا از سر او یا

پای او؟ خیر، از ظهر او. کدام ظهر؟ ظهر جسم؟ خیر، چون ظهر جسم فهم ندارد. از ظهر روح، چه چیزی را؟ «ذُرِّيَّتَهُمْ».

البته در مورد «ذُرِّيَّتَهُمْ» چند احتمال وجود دارد، یکی اینکه مضاف با مضافٌ الیه تفاوت دارد، «ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی فرزندان آنها را، بعضی آنها را، کسانی که منفصل از آنها هستند یا متصل به آنها هستند. این یک معنایی است که برداشت می‌شود. ولیکن در این جا قرینه قطعیه داریم، هم قرینه داخلیه و هم قرینه خارجیه داریم که این جا مضاف و مضافٌ الیه یکی هستند، چرا؟ برای اینکه اگر ذریه «هُم» غیر از «هُم» باشد، این ذریه چه کسانی هستند؟ آیا از فرزندان آدم هستند یا از فرزندان آدم نیستند؟ اگر نیستند که با آنها بحثی نداریم. اگر از فرزندان آدم هستند که از همه اخذ شده است، کسی باقی نمانده است، یک نفر در میان بنی آدم باقی نمانده است. پس بنابراین از ظهور بنی آدم «ذُرِّيَّتَهُمْ» را گرفتید، نمی‌شود گفت از ظهر روح بنی آدم فرزندان او را گرفتید، فرزندان او هم جزء بنی آدم هستند. در این جا هفت ضمیر جمع داریم، تمام این هفت ضمیر جمع یک مرجع دارد، «أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ» ظهور بنی آدم «ذُرِّيَّتَهُمْ»، ظهور بنی آدم. «أَشْهَدَهُمْ» بنی آدم، «عَلَى أَنْفُسِهِمْ» بنی آدم، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» تا این جا هفت ضمیر جمع. «كُم» در این جا فرق می‌کند، در «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» این جا مطلب مقداری فرق می‌کند و شامل‌تر خواهد بود.

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» گرفت، خداوند جانب شعوری و عمق شعوری کل انسان‌ها را از پشت روح گرفت، «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» در آن سه بعدی که دیروز عرض کردم. این‌ها را گواه گرفت علیه خودشان. این گواه علیه دو بعد دارد: یک گواه علیه روی این حساب که در مقام انکار می‌گویند تو در فطرت خود و در عمق فطرت این «بلی» را داری، این برای منکرین است. برای منکرین یک بعد است. برای کسانی که قبول دارند، بعد ایجابی است، برای این‌ها بعد سلبی است، برای آن‌ها بعد ایجابی است. یعنی این فطرت که هست، دو معنا در صاحبان فطرت دارد، یک معنا آنجا به توحید الله که در عمق فطرت این آنجا وجود دارد. بعد سلبی نسبت به کسانی که منکر خدا و منکر توحید هستند. می‌گوییم آیا در عمق فطرت اعتراف به ربوبیت وحیده نیست؟ هست.

و این هست در فترات و شطرات زندگی برای انسان‌ها حاصل می‌شود، ولو اختیار هم نباشد، به صورت اتوماتیکی «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۱</sup> حاصل می‌شود و لذا بعد خطاب تغییر می‌کند. «وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَ كَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ» و این زبانی نیست، سؤال زبانی نیست، بلکه سؤال تکوینی است. «قَالُوا بَلَىٰ» همه گفتند: «بلی»، کافر و مسلم و ملحد و مشرک و همه و همه، این بلی در عمق ذات و فطرت‌های همه وجود دارد. «شَهَدْنَا أَنْ نَقُولُوا»، «أَنْ نَقُولُوا» چه کسی است؟ «أَنْ نَقُولُوا» موحدین نیستند؛ چون موحدین یوم القیامة نمی‌گویند: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»، موحدین عذر نمی‌آورند که «أَوْ نَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا»، خیر، این مشرکین هستند. پس این بعد سلبی برای مشرکین است، بعد ایجابی برای موحدین است و بعد سلبی برای مشرکین است.

«أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» باز هم به جهت سلبی اول برمی‌گردیم. اگر چنانچه این اخذ رب از کمر آدم بود و آن‌ها گفته بودند «بلی»، این انسان‌ها باید به یاد داشته باشند. یک نفر انسان بتواند به یاد داشته باشد، نه به یاد داریم و نه امکان ندارد زندگی قبل از زندگی دنیا را به یاد داشته باشیم تا خدا احتجاج کند. خدا بر چه احتجاج می‌کند؟ خداوند بر چیزی احتجاج می‌کند که امکان داشته باشد که انسان به یاد بیاورد، هیچ انسانی امکان ندارد به یاد بیاورد که در عالمی که مورچه بوده است و خداوند با آن مورچه صحبت کرده است که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و ما گفتیم بله، حالا به این عالم آمدیم. اصلاً اصل مطلب را هیچ کس، حتی رسول الله هم نفرموده که من چنین مطلبی را گفتم.

- در روایت هم همین را می‌گویند، می‌گویند فراموش کردند. منتها در صدور آن‌ها مقرر کرده است که فطرت باشد.

- متوجه هستیم. این فراموشی چیست؟ آیا فراموشی عن قصور است یا عن تقصیر؟ اگر بگویید فراموشی عن قصور است، پس حجت نیست، اگر بگویید عن تقصیر است، حجت نیست. شما موحد هستید، به یاد دارید؟

- نه [...] در صدور آن‌ها.

- کاری به روایت نداریم. مگر این برای احتجاج مسائله نشده است؟ احتجاج در زمینه‌ای است که ماده احتجاج باشد، ماده احتجاج را هیچ کس به یاد ندارد و نمی‌تواند به یاد داشته باشد، پس این چه احتجاجی است؟

۱. عنکبوت، آیه ۶۵.

- نتیجه آن که هست.

- نتیجه چیست؟

- فی الجمله در فطرت.

- فی الجمله هم نیست، پس فطرت چیز دیگری شد، پس عالم ذر نیست. چرا شما فرار می‌کنید؟ پس عالم فطرت غیر از عالم ذری است که آقایان می‌گویند. بله، عالم فطرت است. در عالم فطرت «أَخَذَ» در یک زمان و کمر او را فشار داد و این‌ها بیرون آمدند، این‌ها نیست، این مطلب اصلاً جدا می‌شود. بنابراین یکی از حرف‌هایی که عالم ذر را به طور کلی سلب می‌کند، این است که اگر عالمی بود، قبل از خلقت انسان و قبل از عالم تکلیف، خداوند از کمر آدم درآورد و با آن‌ها صحبت کرد، برای چه صحبت کرد؟ برای اینکه بعداً انکار نکنند، در صورتی غلط است انکار کنند که امکان یادبود باشد. امکان ندارد یک نفر به یاد داشته باشد، حتی هیچ پیغمبری هم ادعا نکرده است که ما به یاد داریم که وقتی در کمر جدّ خود آدم مورچه بودیم، خداوند به ما گفت: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» اصلاً این حرف‌ها نیست، یک نفر به یاد ندارد.

مثلاً فرض کنید شما یک نوکر دارید، به این شخص نوکر در عالم خواب یک حرفی می‌زنید، حرف زدید، گوش هم هست، ولی نمی‌شنود. وقتی این شخص بیدار شد، امکان حرف شما در ذهن او باشد؟ خیر، ممکن است احتجاج کنید؟ خیر، چون او نشنیده و نمی‌تواند آن مطلبی را که گفتید دریافت کند و نمی‌تواند به شما تحویل دهد. این‌جا هم همین‌طور است. اگر فرض کنید این مطلب به این گوش‌های عالم ذر گفته شد و فرض کنید شنیدند، اما این شنیدن بعداً به طور کلی، صددرصد و قطعاً فراموشی است و یک نفر نمی‌تواند به یاد داشته باشد. این چه احتجاجی است؟ «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».

- اگر ما یک چیزی به همین نوکر بگوییم.

- [...] احتجاج می‌کنند: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»، غفلت برای چیست؟ یک چیزی باید موجود باشد تا غفلت شود، اگر موجود باشد و این موجود امکان بقاء دارد، غفلت در آن غلط است. اما اگر موجود نباشد یا موجود باشد و امکان بقاء ندارد، غفلت از این غفلت عن تقصیر نیست، غفلت عن قصور است.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».